

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۶ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۸۰

قصائد

- ۷۶ -

## در وصف محبوب و مدح عبدالرحیم خان

از ناوک کـرشمه ات، ای سرو سیمتن  
بر من گذر نکردی و جانم به لب رسید:  
تا کی کشم ز فرقت تو آه سوزناک؟؟؟  
خوش گلشنی ست، گلشن حُسن تو ای صنم  
آن سروقامتی تو، که از رشک قامتت  
وان بدرطلعتی تو، که از شرم طلعتت  
تابان رخت ز پرده به روی عرق، چنانک  
گو حَقَّةٔ دهان تو بین، هرکه او ندید  
از رشته های روح، اگر پیرهن کنند  
دانی چها کشیده؟؟؟ دل دردناک من  
در انتظار وعدهٔ یک بوسه زان دهن  
تا کی کنم ز غصهٔ تو، چاک پیرهن  
گرنه به جای بلبل، در وی یَرَد زغن  
افتد به باغ بر قد سرو سهی، شکن  
مر بدر را بکاهد بر اوج چرخ، تن  
در زیر پرنیان مه و در روی مه پرن  
در حُقهٔ عقیق یمن، لؤلؤی عَدَن  
باشد هنوز بر تن زیبای تو، آخشن

<sup>۱</sup> "حَقَّة": کلمهٔ عربی و درینجا در معنای "قطی زیورات"

هم سرو بوستانی و هم، شمع انجمن  
 چون ابر، از کف کرم سرور زمن  
 آن در همه صفات، پسندیده و حسن  
 از لطف و قهر دوست نواز و عدوفکن  
 از صد قران<sup>۳</sup> پدید نیاورده، در قرن  
 در باغ قطره ریز شود، بر گل و سمن  
 کای بی ادب! به نزد وی از جود، دم مزن  
 توصیف او برون بود، از حیّز<sup>۴</sup> سخن  
 ای پرده دار بزم تو، صد سیف ذوالقرن  
 ورد زبان پیر و جوان است، و مرد و زن  
 آن به که گویمت، که تو هستی چو خویشتن  
 دریای بخشش تو، همه ساله، موجزن  
 یک دم به زیر سایه لطفت، کند، وطن  
 باد ار برد نفایح<sup>۵</sup> خلقت، سوی ختن  
 در گردن یلان جهان، افگند رسن  
 شمشیر برکشند، دلیران پیلتن  
 وز تیغ، درع<sup>۶</sup> در تن مردان شود، کفن  
 وز شش جهت گشاده شود، رخنه محن  
 آرند چون خزان به سر باغ، تاختن  
 اطفاء<sup>۷</sup> دهی به موجّه تیغ، آتش<sup>۸</sup> فتن  
 کز باد مهرگان به چمن، برگ<sup>۹</sup> نارون  
 کز روی عقل، فرض بود، این چنین سنن

هم قبله زمینی و هم، ماه آسمان  
 خور بر فلک ز شرم و خجالت عرق فشان  
 مهر سپهر مرتبه، عبدالرحیم خان  
 از روی و رأی، مهروش و مشتری شکوه  
 چرخ قران سگال، به گیتی نظیر او  
 در موسم بهار، چو ابر گهر فشان  
 از روی قهر، رعد برو بانگ برزند  
 تعریف او فزون بود، از قوت بیان  
 ای ریزه خوار خوان تو، صد معن زانده  
 ای آن، که وصف بخشش و ذکر عطای تو  
 با هر که من مثل زمنت، هست نقص تو  
 ابر عطای تو همه روزه، گهر فشان  
 تا حشر منخسف<sup>۱۰</sup> نشود، چرم ماه اگر  
 در ناف آهوان شود از رشک، مشک، خون  
 دست جلالت تو، به هنگام گیر و دار  
 روز نبرد کاتش هیجا<sup>۱۱</sup> شود بلند  
 از تیر، جامه در بر گردان<sup>۱۲</sup> شود، زره  
 از چار سوی بسته شود، راه عافیت  
 خیل اجل گشاده عنان، بر سر یلان  
 چون برکشی تو تیغ درخشنده، از نیام  
 ریزد چنان ز تیغ تو سرها، به رزمگاه  
 زین پس به سنت شعرا، گویمت دعا

<sup>۲</sup> "خشن": کلمه عربی و در اصل به فتح اول و کسر دوم است، اما در اینجا باید به "فتحتین" خوانده شود، تا قافیه درست آید  
<sup>۳</sup> "قران": اصطلاح نجوم قدیم و مراد از "نزدیک شدن دو ستاره به هم" است  
<sup>۴</sup> "قرن": که کلمه عربی و در معنای "صد سال" است، در اینجا باید به خاطر مراعات قافیه، به "فتحتین" تلفظ گردد!!! (مصحح پورتال)  
<sup>۵</sup> "حیّز": (بر وزن "مبیت") کلمه عربی و در معنای "جای" یا "مکان" و در اینجا در معنای "حیطه"  
<sup>۶</sup> "منخسف": (بر وزن "منکسر") اسم فاعل از مصدر "انخساف" و در معنای "مهتاب گرفته"  
<sup>۷</sup> "نفایح": کلمه عربی و جمع "نفحه"، که در معنای "یک بوی خوش" است. از نگاه صرف عربی "نفحه" اسم مره "نفح" است، که در معنای "بوی خوش" یا "وزیدن بوی خوش" باشد  
<sup>۸</sup> "هیجاء": کلمه عربی و در معنای "جنگ" و "کارزار"  
<sup>۹</sup> "گردان": (به ضم اول) جمع کلمه دری "گرد"، که در معنای "پهلوان" و "جنگاور" است  
<sup>۱۰</sup> "درع": (به کسر اول) کلمه عربی و در معنای "جامه جنگی" یا "زره"  
<sup>۱۱</sup> "اطفاء": کلمه عربی و در معنای "گل کردن آتش" و یا "خاموش کردن"  
<sup>۱۲</sup> "فتن": (به کسر اول و فتح دوم) کلمه عربی و جمع "فتنه"  
<sup>۱۳</sup> "نارون": (بر وزن "تارزن") نوعی درخت انبوه و پر شاخ و برگ

تا در جهان سخن رود، از روح و کالبد      تا در چمن شگفته شود، نرگس و سمن  
جاوید زی!!! به گلشن شادی، که مُلک را      بی شبهتی، وجود تو، روح است در بدن  
ظنّ زوال، باطل باد، از بقای تو  
چندان، که در مقام یقین باطل است، ظن